

دیدم اندوه و سوز تافتهم را
 و چیزی بیش از شورشی کهستال
 که ما را در تاریکی از هم جدا می‌کرد
 دستی که نویسدیم
 آن تکبیت که مرا از خود راندند
 و امتناع از طلب بخشش
 نخوت هراس شدم
 ولی او هیچ نگفت.

حرف بزین حرف بزین حرف بزین حرف بزین
 او را به سوزی خود کشیدم با کتشی
 که داشت گل می‌شد
 با دست‌ها و با چنگ‌ها
 بر سازه شکستش چنگ افکندم
 بی‌ظنوت و بی‌شمنی
 سایه خود را رها کرد
 ولی او هیچ نگفت.

سکوت‌های سپیدی بود
 زرف درون سکوتش
 پندرزنگم گرم بود
 که گوش می‌کرد به پرندگان متفوش
 بر ساق کتیس
 نبود دوستان من
 نبود بوسه‌های تو
 زندگی دشوارمان بود
 و جناب‌ی قطعی
 در فضای محقر اتاق

فضای تنگ زندگی
 مرا گشت رویه روی تو
 و در آغوش بختگوارش
 انگار سوخته بودم
 یکسره با عشق کتگوار
 تنها حالاست که یکدیگر را بازمی‌شناسیم
 عینک‌ها، خاطرات، چهره‌ها
 در رودخانه خون می‌غزند
 حالا آب‌ها نمی‌گذارند که من
 چهره دورت را به‌جا بیاورم
 چهره هفتاد سال دور تو را

حسی کردم که مرا بخاشید
 ولی او هیچ نگفت.
 آب‌ها مسیل‌ها بش، خانواد
 ایستیار همه را پوشاند.

باز نگرین نظر چند به در دیده

دوران ملنگ

در نظر بهای کلاسیک در باب ترجمه استفاده به ترجمه تازیانی اثر در چهارگاه
 و زبانی قرار دارد به خصوص شعر را همواره هنری دانسته‌اند که به ترجمه
 در نمی‌آید شعر بنا بر ماهیت خویش ریشه در زبانی دارد که به آن سروده شده و
 برگردان آن به زبانی دیگر از خصوصیات غنی زبان مبدأ که اثر آن نشأت گرفته
 می‌گاهد و عقیده بر این است کسی که دست به ترجمه شعر می‌زند باید علاوه بر
 تسلط بر هر دو زبان مبدأ و مقصد، دستی هم در شعر و شاعری داشته باشد؛ تا در
 ادکام روح متن هرچه موفق تر عمل نماید.

در این نوشتار تلاقی بر این است تا به وسیله واکنوی چنین نظریاتی در مورد
 ترجمه شعر، نسبت‌های معکوس آن نیز مد نظر قرار گیرد
 در ابتدا باید دید چرا شعر را ترجمه تازیانی می‌کنند؟

هر زبان واجد خصوصاتی است که آن را از زبان‌های دیگر متمایز می‌سازد. مثلاً
 حساسیت نسبت به برخی اشیا و عناصر در زبان‌های مختلف دارای نسبت‌هایی
 متفاوتی است. ممکن است در یک زبان برای یک شیء، کلمه‌های (تفاوت‌های) متفاوتی
 به کار روند که حاوی معنای (متمایزهای) فراوانی باشند و برعکس. در زبانی دیگر
 برای همان شیء تنها چند واژه انگشتشمار موجود باشد و در عوض این حساسیت بر
 اشیای دیگر متمرکز گردد. این یعنی ساخته شدن دایره فکر به وسیله زبان (هر چند
 که صرفاً مثالی ساده بود).

هنگامی که وارد دنیای شعر می‌شویم، دیگر شاهد حذف کلمهٔ «بوسیده» یا «اولسعه»
 خواهیم بود چرا که در شعر، زبان آفری برای بیان چیزی جز خود نیست، و تنها
 صورت ناب و عریان خویش را بیان می‌کند. هر قدر هم تکراردهای زبانی در یک متن
 تکرار نباشند، اثر کم‌تر آن به ترجمه می‌آید. مثلاً شعرهایی هستند که به دلیل پیوند
 محکم موسیقایی با زبان خود، بر ترجمه هیچ می‌شوند به هر حال مترجمان
 با سراسر شعر را تنها راه علاج بخت نسی آن دانسته‌اند.

بدیهی است که شعری که با زبانی می‌شود، بیشتر از آن که وفادار به خصوصیات
 زبانی شاعر اصلی باشد، گرفتار زبان غالب مترجم خواهد شد. به خصوص که مترجم
 فوق شاعر هم باشد؛ نمونه بارز در این مورد شعرهایی است که شاعر بزرگمان ماحمد
 شاملو ترجمه کرده. در این شعرها زبان شعری خود شاعر به صورت زبان غالب در متن
 حضور دارد.

تسلط شاملو بر زبان فارسی، وی را تمایل به یکی از موفق‌ترین مترجمان شعر در
 ایران کرده است. یعنی اگر سخن بر سر زبان غالب شاعر است، می‌تک به دلیل با زبانی
 این اشعار است. حتی در شعرهایی که با لحن معاصره (همچون شعرهای لنگستون
 هیز و آگهیور) این زبان هم پیش تسلط خود را حفظ می‌کند. شاید بتوان مدعی
 شد که زبان شعری شاملو بیشتر از شعرهایی است که به زبان فارسی خوانده و ترجمه
 کرده است. خوانش شعرهایی به زبان‌های دیگر می‌تواند گسترش دهنده جهان شاعر
 باشد؛ لذا نظیر این جهان در زبان خود تکرار هر کسی نیست که شاملو از پس این مهم
 برآمده و شعرهای «میز»، «پرویز»، «قوز»، «بگل» و... را هم آرج و با نگاه فراخ‌تر از زبان
 اصلی خویشانی به فارسی برگزیده است و اگر می‌گویم شعرهایی که ترجمه کردند
 اغلب دارای تکرارها و زبان نمی‌باشند، دل بر نغی زبان آفرینی‌های وی نخواهد بود.
 لذا اگر ترجمه فقط به لغت یا به عنوان راه‌حلی نهایی کنارگذازی و اعتماد داشته
 باشیم که با زبانی متن مترجم به ایجاد زبان غالب مترجم در متن می‌شود، آیا راه‌حلی
 سومی پیش روی‌مان قرار خواهد گرفت؟

ما می‌خواهیم از طریق خویش‌های متعدد به گنه یک متن بی‌سیم، ممکن است
 در چندین خوانش یک شعر به زبان مثلاً انگلیسی، به معنای متعددی دست پیدا
 کنیم ممکن است واژه‌ای در این زبان باشد که ما نتوانیم به طور دقیق برای‌اش معنای
 خاصی متعلق کنیم در زبان انگلیسی - در قیاس با فارسی - واژه‌هایی وجود دارند که
 معنای بسیار و گاه ضدتلفیقی را دارا هستند که مترجم را هیچ می‌کند، او باید با
 توجه به دیالکتیک متن و شرایط خویش دست به انتخابزند.

شعر
 در
 دیده
 چند
 به
 در
 دیده



من از مردی شنیدم که واژگان را چنان زیبا آدا می‌کند که اگر تنها او نام‌ها را
را بخواند، زبان خود را تسلیم‌اش می‌کنند. امن اکبر لال کتار نو عفتام آن‌گاه که
سکوت بر لبان ما چون غده‌یی می‌شکفتد آه خاطر این است که می‌شنوم مردی پهلما
را بالا می‌آید او پشت در اصدای‌اش را صاف می‌کند. (گلدستانه شماره ۲۱، ص ۴۰
ترجمه فرید حسینیان تهرانی)

این شعر از لئونارد کوهر، شاعر، آهنگساز و نوازنده برجسته آمریکایی، به جز یک
سوره تشبیه انتزاعی (آن‌گاه که سکوت بر لبان ما چون غده‌یی می‌شکفتد) عاری از هر
گونه طبیعت‌پسند تعبیری است. در حالی که عین‌گرایی موجود در شعر نیز متن را
گرفته‌تر خود نمی‌کند. این شعر تأویل را تبدیل به حس می‌کند تا خواننده چندین و
چندباره متن را بر ما واجب گرداند. در ضمن سادگی شگفتناگیز است. کشش بین
دال‌ها در مجوز عمودی این متن را تبدیل به شعر کرده است. به نظر می‌رسد که این
شعر به هر زبانی ترجمه شود، جهان‌اش را با قید کمی احتیاط - دست‌نخورده باقی
می‌ماند. از این نغمه‌ها می‌توان شعرهای ویسواوا شیمورسکا شاعره لهستانی را نیز
مثال آورد. هر چند شعرهای وی را ترجمه‌ناپذیر دانسته‌اند، ولی می‌بینیم در
ترجمه‌یی که توسط مترجم لهستانی صورت گرفته^{۲۰} تا چه‌جند جهان و زبان شاعر به
صورت قابل لمس حفظ شده و ما نه تنها آن دنیا را در زبان فارسی لمس می‌کنیم، بلکه
می‌توانیم حدود کارکرد زبان را در زبانی که شعرها به آن نوشته شده‌اند حس کنیم؛ تا
در درون‌مان آتشی از شعر برپا شود.

شاعر همیشه می‌خواهد به نوشتن‌های ممکن دست یازد و برای دستیابی به این
مراد ناگزیر به خطر کردن در زبان است.

(نوشتار فوق تنها می‌تواند مقدمه‌یی بر آغاز مباحث مفصل در مورد ترجمه شعر
باشد.)

۲۰. ادیوا پل - ویسواوا شیمورسکا. ترجمه مرگ اسورتسکی، شهرام شیدایی، چوکا چکاد، نشر
مرکز، چاپ دوم ۱۳۷۷

پس هر مترجمی در درجه اول یک تأویل‌گر متن است. او متن را تأویل می‌کند و
تأویل‌های خودش را بازنویسی یا بازسرایی می‌کند. حال سؤال این است که چگونه
می‌توان تأویل‌های مترجم را بیش از پیش به تأویل‌های متن اصلی نزدیک کرد؟ تنها
پاسخی که این مؤلف می‌تواند بدهد، شناخت جهان و زبان شاعر است. که این به معنای
زرافه معنای هسته نیست، بلکه به قول هارتموت یی برن به آن معنای بی‌بی در متن
است که گستره تأویل‌های بی‌پایان را در خود نهفته دارد. یعنی حس حسی ناب متن
البته این امر با خواندن چند شعر میسر نمی‌شود. شاید مترجمی عمر خود را به کار بر
روی زبان یک یا چند شاعر خاص بگذارد. شناخت جهان‌ها و زبان‌های گوناگون و
تمکین آن‌ها در امر ترجمه مستلزم برخورداری از جهانی متکثر است. مترجم باید در
حد اعتدالی ممتوگراسی نسبی قرار گیرد، تا قادر باشد بین زبان دو شاعر نمایر قائل شود.
همیشه بین یک زبان یا زبان دیگر و زبان یک متن یا زبان دیگر فاصله وجود دارد و
کار مترجم در جهت هرچه کمتر کردن این فاصله است. به نقل‌نشی‌رسد هیچ‌گاه بتوان
این فاصله را به صفر رساند.

در همان تعاریف کلاسیکی که در مورد ترجمه شعر ارائه کرده‌اند، شعر ناب را شعری
دانسته‌اند که به ترجمه درنیاید و یا به راحتی تن به این امر ندهد. حال بیایید این
نظریه را معکوس کنیم و شعر ناب را شعری بدانیم که به تمام زبان‌های اصلی دنیا قابل
ترجمه باشد. بی‌شک برای این گفته باید اذله‌یی نیز در کار باشد.

شاید آفرینش جهان متن در شعر معاصر دیگر همچون گذشته وابسته به
ترکیب‌سازی‌های سفت و سخت و استعاره‌پردازی‌های قلم‌سالمه نباشد. یعنی هر
سطر شعر به تنهایی به صورت نثری ساده و گفتمانی جلوه‌گر شود، اما قرار گرفتن هر
یک از این سطرها در ساختار عمودی یا کلیت ساختاری متن، جهانی می‌سازند به اسم
جهان شعر که از آن دال‌ها به مبدلول‌های موجود در خود این جهان جوع می‌کنند و
هدف مخاطب نیز کشف این جهان خواهد بود. به عنوان مثال به نمونه زیر توجه کنیم،